

یادواره

شہید حجت الاسلام

شیخ عباس شیرازی

گردآورنده

علی شیرازی

# رفق ایش به لبه خیمه

- اسم کتاب: یادواره شهید حجت الاسلام شیخ عباس شیرازی
- گردآورنده: علی شیرازی
- حروفچینی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی
- چاپ: اول
- تاریخ انتشار: اردیبهشت ۱۳۶۶
- تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه



# ایران اسلامی

## فهرست

|                                                            |    |
|------------------------------------------------------------|----|
| پیام «رئیس جمهوری اسلامی ایران»                            | ۵  |
| پیام «شورای عالی و سازمان تبلیغات اسلامی»                  | ۷  |
| پیام «فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»              | ۹  |
| قتل خونین (به بهانه مقدمه)                                 | ۱۱ |
| بیوگرافی                                                   | ۱۷ |
| «شهید شیرازی» از آن عناصر «روحانی» بود که بسیار کم داریم!  |    |
| از: آیت الله جنتی                                          | ۲۹ |
| شهید شیرازی «خودسازی» را در بستر «خدمت به جامعه» آغاز کرد! |    |
| از: حجة الاسلام مروی                                       | ۳۳ |
| جهاد از دیدگاه اسلام، از: شهید شیرازی                      | ۳۷ |
| دعا، از: شهید شیرازی                                       | ۵۰ |
| اسوه محبت، از: سید محمود سراج زاده                         | ۵۶ |

(پیام حجة الاسلام والمسلمین «سید علی خامنه ای» رئیس  
جمهوری اسلامی ایران، به مناسبت شهادت شهید «حجة الاسلام  
شیرازی» رضوان الله تعالی علیه)

بسم الله الرحمن الرحيم

فقدان تأسف انگیز عالم فاضل مجاهد حجت الاسلام «حاج شیخ  
عباس شیرازی» رحمت الله علیه بی شک ضایعه و مصیبتی است که  
بآسانی جبران نخواهد شد.

این روحانی عزیز و با اخلاص سالها از عمر خود را در خدمتی صادقانه و  
ارجمند به انقلاب اسلامی گذرانید و منشاء خدماتی بزرگ و فراموش  
نشدنی گردید. و سرانجام در حین تلاش مقدسش برای ایفای یکی از  
مهمترین تکالیف انقلابی به لقاء الله پیوست و عرصه کارزار با دشمنان  
اسلام را به خون خود رنگین ساخت.

رحمت و نور بر روان آن عزیز که زندگی و مرگش در حال انجام وظیفه بود.  
این جانب این فقدان افتخار آمیز و غم انگیز را به پدر و خانواده گرامیش  
و نیز به همکاران محترمش در «سازمان تبلیغات اسلامی» تبریک و  
تسلیت میگویم و علو درجاتش را از خداوند متعال مسئلت می کنم.

سید علی خامنه ای- رئیس جمهوری اسلامی ایران



(پیام برادر محسن رضائی، فرمانده کل «سپاه پاسداران انقلاب»  
(پیام «شورای عالی تبلیغات» و «سازمان تبلیغات اسلامی»،  
به مناسبت شهادت شهید «حجة الاسلام شیرازی» رضوان الله  
تعالی علیه)

بسمه تعالی

«ولئن متم اوقتلم لالی الله تحشرون»

عزیزی سرتا پا صداقت و صفاء، تقوا و فضیلت، عالمی با عمل و عنصری  
انقلابی و فداکار، حجت الاسلام «حاج شیخ عباس شیرازی» عضو  
شورای عالی تبلیغات و قائم مقام سازمان تبلیغات اسلامی در راه انجام  
وظیفه تبلیغات جبهه به خیل شهیدان پیوست. ما این مصیبت دردناک را  
به ساحت مقدس ولی عصر ارواحنا فداه و نایب برحقش حضرت «امام  
خمینی» مدظلّه، جامعه روحانیت، عموم ملت شهیدپرور، همکاران عزیز  
و خانواده شریف و ارجمندش تبریک و تسلیت گفته اجر بهترین شهیدان  
را برا آن روحانی «مبلغ رسالات الهی» خواستاریم.

شورای عالی تبلیغات و سازمان تبلیغات اسلامی



(پیام برادر «محسن رضائی» فرمانده کل «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»، به مناسبت شهادت شهید «حجة الاسلام شیرازی» رضوان الله تعالی علیه)

بسم الله الرحمن الرحيم

«من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا»

شهادت عالم مجاهد متقی جناب حجت الاسلام والمسلمین «حاج شیخ عباس شیرازی» فرمانده تبلیغات جبهه های جنگ وقائم مقام سازمان تبلیغات اسلامی که عمر پربرکت خویش را مصروف پیشبرد آرمان های مقدس الهی نموده وبا حضور مستمر خویش در «جبهه های نبرد» تا تحقق شعار بر طنین «جنگ جنگ تا رفع فتنه» جهادی خستگی ناپذیر داشت را به پیشگاه «امام امت» و امت شهید پرور ورزمندگان جبهه های نبرد و خاندان محترمشان تبریک و تسلیت عرض نموده؛ علو درجات آن شهید گرانقدر را از درگاه ایزد منان مسئلت می نمایم.

فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

محسن رضایی

## «قتل خونین»

«به بهانه مقدمه»

... و چنین شد دیگر،

«کوله بار» خویش برداشت و با امیدی دیگر، در میان آن جمع  
«ملائک» به دیار «حق» شتافت! و اینگونه کارنامه «چهل» سال  
رنج «شهید شیرازی» خاتمه یافت و فتح «بابی» دیگر نمود! ...  
اما! هنوز آغاز «سخن» است!

سخنی که از «حماسه» ها و «امید» هاست!

... سخن از حماسه های جاوید «دشت» و «کویر» است!،  
سخن از قهرمانیهای «رادمردی» رشید است!، سخن از «عباس»  
است!، «او» که با یکدنبیا از «ایمان» و «عمل» در پی «عمل به  
سخن خویش» که آنرا نیز جدای از «متن قرآن» نبود، مشتاقانه در پی  
«مغبود» می گشت! و سخن از «حقی» است که «حقیقت جویان» با  
«تمام وجود» طالب آنند! و بالاخره سخن از «قتل خونین» است و  
شاید هم از «پرواز مهاجر» ...!!!



و بالاخره، باید از «اول»، آغاز کرد.

روزی که «او» در روستای کوچکی در اطراف «رفسنجان» پا به عرصه وجود نهاد و در دامن پاک مادری «رنج کشیده»، و تحت نظر پدری «دلسوز» و «زحمت کش»، برای آینده ای «روشن» قدم برداشت!

با هزار سختی و رنج، دوران «ابتدائی» را پشت سر گذاشت و به «قم» آمد! تا در «حوزه مقدس علمیه قم»، در میان «اساتید گرانقدرش» و در میان آنهمه اخلاص و صفا، «مصفا» گردد.

آشیخ عباس ما که از عباس کربلای حسین (ع) درس «رشادت» گرفته بود، در هنگامه سیاه، پا به «حوزه» گذاشت و «ترس» از آن «وحشت»، به دل راه ندارد، بلکه آمد تا بالاخره در این «سپاهی»، خونش ریخته شود و صفابخش «محفل دوستان» گردد، «مقتی» گردد و تقوابخش «مسجد و محراب» باشد.

سختیهای دوران «محمدرضا خانی» را بر خود خرید و با «کوششی» که توأم با بینش عمیق بود، دقیقاً «اسلام» را شناخت و راهگشای «توده محرومی» با اسلام شناسیش بود، زیرا هم مرد «عمل» بود و هم مرد «سخن»!!

هماره با زبان گویایش که چون «شمشیر» مالک اشتر»، برنده بود و کوبنده»، بیدارگر «امت اسلام» بود و با «لبخند» شیرین همیشگی اش و «صبر» مدامش و عشق به «امامش»، دعوت کننده ای...

سختیها و رنجهای «ستم شاهی» هرگز او را از «مسیر» راستیش، جدا نساخت و «ممنوع المنبرها» به هیچ وجه او را عقب نراند و

همیشه همچون «کوهی مقاوم» بر کرسی «خطابه»، دعوتگری برای «حق» و «حقیقت» بود!!

«او» که به عنوان «خطیبی توانا» زبانزد، عده ای از بزرگان گشته بود، با دنیائی از «خلوص»! در «هجرتهای گوناگون» دست از «ارشاد» برنداشت و با سخنان «دلربا» و «شیرینش»، آرامبخش روحهای متلاطم بود.

آری! بالاخره «عباس ما»، بلکه «عباس» اسلام! اینگونه در سختیهای «حجره» و «هجرتهای» و «زندانی»، در جمع «دوستان»، خود را ساخت و یک لحظه از «امام» عزیزش، «روح خدا، خمینی بزرگ (مدظله العالی)»، جدا نشد، تا «فتح نوین» حاصل گشت و غنچه «گل» آورد و انقلاب به «ثمر» رسید.

با پیروزی «انقلاب اسلامی» ایران، «وی» که تاکنون همگام و همراه با «رهبرش»، پیش می تاخت، برای تداوم انقلاب، مشتاقانه پا به «میدان» گذارد و هرکجا که در «توانش» بود و «می خواندش»!، «لبیک گویان» حرکت می کرد! روزی در «دادستانی کل کشور» و دیگر روز در منصب «امامت جمعه» و یا در «بازرسی کل کشور» و... بلی!، «او» دیگر عباس «سازمان تبلیغات اسلامی» شده بود!

و آنرا «سخنی» پس «دراز» دارد...! که دیگر برادران «هم رزمش» در «سازمان» باید بگویند! و مگر می شود...؟! زندگی «پرماجرا» و «شیرین» شهدای «حق» را مگر «قلم» توان دارد بر صفحه کاغذ به «نگارش» در آورد؟ و اگر «چنین» نیست و «قلم» قدرت دارد، پس چرا «امام عزیز» قلم می شکند؟! .... ای «شهید بزرگوار انقلاب اسلامی»! در سوگ تو «آیت الله جنتی»، «آیت الله



امامی کاشانی»، «آیت الله صانعی» و دیگر «یاران» هم‌رزمت، بعضی از «گفتنی»ها را گفتند، در وصف زیبای «جمال تو» و «وصال تو» و «کمال تو»، کاملاًن گریستند و نوشتند!

پس «من» چه گویم؟!

اگر بخواهم در وصف «حرکات تو» و «خدمات تو» نکته‌ای برانم که «جاهل ترم»! و گر به وصف «حیات جاوید» و «صفات مصفای» تو بنشینم که «ناقص ترم»!

آیا، بهتر نیست چون «تو»، مرید، مراد باشم و لبیک گوی «امام»، قلم بشکنم و بسنده کنم؟! اگر چنین است، باید وصف حرکت دیگر «آشیش عباس» را در «جبهه»، به عنوان «فرمانده کل تبلیغات جبهه‌های جنگ» به پارسایان شب میدانهای نبرد واگذارم! و راستی که چنین باید باشد!

زیرا برای فردی چون «من»، توصیف صاف شهیدی چون «او»، زیبا نیست، پس بگذار «زیبایان» از «زیبائی» او بگویند و «پارسایان» از «خدمات» او...

از اینرو، مراست، «قلم» برچینم و «سخن» ختم کنم و بگویم: سرور و سالار ما، هنوز «صدای گرمش» در گوش مبارزان «خاتم الانبیاء» خاموش نگشته بود و «غمش» را باز نگفته بود که خود «خاموش» شد و «غمی» بر «دلها» گشت!

...آنگاه «شهید ما» گویا، آوای ملکوتی مولایش را، از زبان «جبریل امین» می‌شنید که می‌گفت:

«ارجع الی ربك راضیه مرضیه»

و او پا در «رکاب» ره سرای وصل را به پیش گرفت و «لبیک

گویان» به ملکوت اعلی پیوست!

آنهم چه روزی بزرگ! «۱۷» خرداد، «۱۷» رمضان، «روزجمعه» و سالگرد «عملیات بدر»!! و بالاخره «عباس ما» رفت و از ما «جدا» شد و بر بالای دستها «تشییع» گشت و به «خاک» سپرده شد.

تشییع شد آسمان به شانه خاک بر سر زدند «صدرنشینان» عالم افلاک پهلو گرفت «ناخدای» سفینه‌ای در موج از فتنه و راهبید و پروبال زد به اوج اما این امت «حزب الله» و «همسنگران» بودند که «یاوری» عزیز، «دوستی» مهربان و صدیق و «استادی» گرانبها و گرانمایه را از دست داده، و در میان اشک و فریاد، جای خالیش را با گل «گل» پر کرده بودند! اما...؟؟؟!!!

علی شیرازی، نیمه شعبان/۱۳۶۶



### «بیوگرافی»

بسم الله الرحمن الرحيم

شهید حجة الاسلام والمسلمین «حاج شیخ عباس شیرازی» رضوان الله تعالی علیه در سال (۱۳۲۳) هجری شمسی در یک خانواده «کشاورز» در یکی از روستاهای اطراف «رفسنجان» بنام «کشکوثیه» چشم حق بین به حقایق جهان گشود و دوران کودکی را تحت تربیت «پدر بزرگوار» و «مادر گرامیش» سپری کرد و با شوق سرشار خویش «چهار کلاس» را در «کشکوثیه»؛ و تا کلاس «هفتم» را در شهرستان «رفسنجان» پشت سر گذاشت و در سال (۱۳۳۶) هجری شمسی جهت تحصیل علوم و معارف اسلامی به شهر خون و قیام؛ «قم» عزیمت نمود و به علت هوش و استعداد فوق العاده ای که داشت به سرعت «سطح» را تا سال (۱۳۴۳) هجری شمسی به پایان برد و آنگاه در محضر علماء بزرگواری چون فقیه عالیقدر حضرت «آیت الله العظمی منتظری»، تحصیل «دروس خارج» را آغاز نمود و با گذشت زمان کوتاهی «موقعیت خاصی» در «حوزه علمیه قم» پیدا کرد.

وی که از همان آغاز از پیروان راستین «خط ولایت» و «امامت» به



شمار می رفت، در انزوای حجره طلبگی آرام نیافت و گستره دین را به عرصه «سیاست» پیوند زد و پس از قیام خونین سال (۱۳۴۲) هجری شمسی به رهبری حضرت «امام خمینی» مدظله العالی، فعالانه در صحنه مبارزه علیه «خاندان پهلوی» و «استکبار جهانی» شرکت جست و با سخنرانی های پرشورش مردم رابا «اهداف انقلاب» آشنا می نمود و هیجان و شوری انقلابی در مردم بوجود می آورد و همگام با «تبلیغ رسالت الهی»، در «مؤسسه در راه حق» به عنوان یکی از اعضاء فعال، با «قلم» خویش، باب تازه ای را در سیاست «ضدشاهی» خود بر پا نمود! و با تدریس «سطح» در مدارس علمیه قم، منشأ سازندگی عظیمی در جامعه، همراه با دیگر «همزمانش» برای استقرار حق در جامعه گردید!

وی که به قشر «محروم» و «رنج کشیده» عشق می ورزید، برای گسترش یگانگی مردم و وحدت هدف اسلامی، غالباً «مناطق محروم» و کویری خوزستان و بنادر جنوب را برای انجام فعالیت های «تبلیغی» و «سیاسی» خویش بر می گزید، چرا که می دانست بذرعشق به اسلام و اولیاء خدا جز در «فطرت های صاف» و «قلبهای پاک» مردم ستمدیده به برنخواهد نشست!

«شهید شیرازی» چون خود یکی از عناصر وفادار و دلسوخته انقلاب اسلامی بود، پا بپای رهنمودهای امام در تمامی صحنه ها و «مراحل انقلاب» پیش می رفت. وقتی که امام امت در رمضان (۱۳۵۷) هجری شمسی اعلام فرمودند: که «منبرها باید حقایق را بی پرده برای مردم در این ماه اعلام بکنند»، «او» نیز که در «کرج» سخنرانی میکرد، حقایق را «بی پرده» به صحنه کشید و از آنجا که «نظام منقرض پهلوی» نیز دائماً زندگانی و فعالیتها و سخنرانیهای «وی» را زیر نظر داشت و بارها منبرش را «ممنوع» کرده بود،

در پی سخنرانیهای پرشور آن «سخنور گرانمایه» در سال (۱۳۵۷) هجری شمسی او را دستگیر و در کمیته مشترک به مدت «چهل» روز زندانی نمود. ولی همه این «مشکلات» لحظه ای او را آرام نکرد و «او» همانند کوهی مقاوم پشت سر «رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران» و چون پروانه ای برگرد شمع وجود انقلاب، بر علیه «استبداد» به مبارزه ادامه داد تا اینکه درخت انقلاب به ثمر نشست و شکوفه ها در روشنائی نور خورشید بر ملا گشت و «استعمار» در این شکوفائی، وجودش را بی ثمر دید.

شهید حجة الاسلام والمسلمین «شیرازی» بعد از پیروزی انقلاب، چون خود با تمام وجود «انقلاب» را لمس کرده بود، در به ثمر رساندن «اهداف انقلاب» دست به اقدامات مفیدی زد، بگونه ای که می توان گفت حساس ترین و پرشورترین دوره حیات ایشان را، این حیات «پس از انقلاب» تشکیل میداد که واقعاً در این مدت سر از پانشناخته و با مسافرتها متعدد، فعالیت های گسترده ای را انجام داد و با تمام توان، یادگارهای بسیاری برجا گذاشت و اقدامات تازه ای را بر پا نمود!

وی در ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی، از سوی «حضرت امام» به امامت جمعه «تنکابن» و سپس «خمین» انتخاب گردید و با این انتصاب، در سنگر «نماز جمعه» به انجام وظیفه پرداخت و با «خطبه های آتشین» خود، نقش بسیار مؤثری را برای بیداری امت آن دیار، ایفا نمود.

مدتی بعد به «قم» بازگشت و ضمن اشتغال مجدد به «تحصیل مدارج علمی و معنوی»، با یاری جمعی دیگر از روحانیون مبارز، «دبیرخانه ائمه جمعه» را تأسیس نمود.

پس از انتصاب «شهید آیت الله قدوسی» رضوان الله تعالی علیه، به سمت «دادستان کل انقلاب»، «حجة الاسلام شیرازی» از طرف «ایشان» با توجه



به شناختی که «شهید قدوسی» از «شهید شیرازی» داشتند، طی حکمی در زمستان سال (۱۳۵۹) هجری شمسی به عنوان «قاضی» انتخاب می شود و با گذشت «سه ماه» بر اثر فعالیت بی نظیر آن شهید، به عنوان «بازرس دادگاههای انقلاب سراسر کشور» معرفی می گردد.

متن حکم «شهید قدوسی» به شرح زیر می باشد.

بسمه تعالی

برادر حجة الاسلام آقای «حاج شیخ عباس شیرازی» دامت برکاته بدینوسیله جنابعالی به عنوان «بازرس دادگاههای انقلاب سراسر کشور» منصوب می شوید، که پس از رسیدگی نظریه و رأی خودتانرا به «دادستانی کل انقلاب» برای تصمیم نهائی گزارش فرمائید، «مسئولین دادسرا و دادگاهها» بایستی همکاری لازم را در این مورد با «جنابعالی» بنمایند. دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی ایران

«علی قدوسی»

«شهید شیرازی» با همت بی مانند خویش، باعث شد تا «شهید قدوسی» علاقه زیادی به ایشان پیدا کند و نسبت به بعضی از مشکلات که در «امرقضا» پیش می آمد، از «شهید شیرازی» کمک بگیرد.

این علاقه در وجود «شهید مظلوم بهشتی» نیز بارها بروز کرده بود، و یکدفعه به «ایشان» گفته بود: درباره یک مسئله خاصی، گزارشهای متفاوتی رسیده است و دوست دارم شما بروید به «خرم آباد» و جریان را از نزدیک بررسی کنید و هر نظری که شما (شهید شیرازی) دارید، منم آن «نظر» را خواهم پذیرفت!!

فعالیت قضائی «وی» تا بعد از شهادت «شهید قدوسی» ادامه داشت و بعد از شهادت «دادستان کل انقلاب» گفت، که «من» دوست دارم برای

ادامه تحصیل به «قم» بروم، دیگر چند سالی است که بعد از «پیروزی انقلاب» علی الدوام در کار «قضا» و کار «امامت جمعه» و «امثال آن» بوده ام و یک سالی هم دوست دارم به «قم» بروم و ادامه «تحصیل» دهم و لااقل مروری بر درسهای گذشته داشته باشم که برایم فراموشی پیش نیاید! ولی این حرکت بیش از یکماه طول نکشید که «شورای عالی قضائی» نامبرده را در «دی ماه» سال (۱۳۶۰) هجری شمسی به سمت قائم مقام سازمان بازرسی کل کشور منصوب نمود.

بسمه تعالی

حجة الاسلام جناب آقای «حاج شیخ عباس شیرازی»

باستناد ماده واحده «شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران» مصوب (۵۹/۳/۳) لایحه قانونی راجع به اجازه انتقال و یا استخدام جهت تأمین کادر قضائی و اداری مورد نیاز دادگستری جمهوری اسلامی ایران و طبق اجلاس شماره  $\frac{۱۹۲}{۶۰/۱۰/۳}$  «شورای عالی قضائی جمهوری اسلامی ایران»، به سمت «قائم مقام رئیس کل سازمان بازرسی کل کشور» منصوب می شوید.

شورای عالی قضائی جمهوری اسلامی ایران

«عبدالکریم موسوی اردبیلی»

ایشان در سمت «قائم مقامی» سازمان بازرسی، فعالیتهای زیادی را انجام داد، تا اینکه شورای عالی قضائی صلاحیت ایشانرا به عنوان عضو «هیئت تشخیص صلاحیت قضات» تصویب نمود و این مسئولیت را نیز همراه با «قائم مقامی» سازمان بازرسی کل کشور به عهده «شهید شیرازی» نهاد و «او» نیز که این «مسئولیتها» را چیزی جز «خدمت» به «جامعه اسلامی» و «امت محروم» نمی دانست، با شوری دیگر آستین ها را بالا زد و مردانه به



«میدان» پانهاد و چون «شیر» بر «تلخیها و مشکلات» مانند همیشه «لبخند» زد و بر پیروزیها «شاكرانه» دست به «آسمان» بلند نمود و «متواضعانه» بر کرسی عدالت تکیه زد تا حق مظلومان را از ظالمان بازپس گیرد و «مستکبران» عالم خوار را بر جای شان بنشاند.

وی همراه با همه این مشکلات، عضویت در «کمیسیون تصفیه» ستاد مرکزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نمایندگی «هیئت عالی گزینش» در «هیئت مرکزی گزینش» سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و عضویت شورای سرپرستی «دفتر تبلیغات اسلامی» قم را نیز تقبل نمود و «مردانه» شبانه روز، همه سختیها را بر جان خرید و برای تداوم «انقلاب اسلامی» به پیروی از «رهبر عزیز انقلاب»، مشکلات را «سهل» پنداشت و زندگیش را وقف «نهضت» نمود.

«شهید شیرازی» با فعالیت بی نظیرش در همه این مسئولیتها، همواره می گفت: «من به هر حال «روحانی» هستم و کار «تبلیغ» یک کاری است مستقیم در رابطه با «وظایف من» و مسئولیتهائی که داشته ام». از اینرو، در آذرماه (۱۳۶۱) هجری شمسی با استعفا از «قائم مقامی سازمان بازرسی کل کشور»، طی حکمی از سوی حضرت امام به عنوان عضو «شورای عالی تبلیغات اسلامی» معرفی شد و معاونت «فرهنگی و هنری» سازمان تبلیغات اسلامی را نیز قبول نمود.

در اینجا هم هیچ «تعجب» نداشت که بزودی به عنوان «قائم مقام سازمان تبلیغات اسلامی» معرفی گردید.

بسمه تعالی

حجة الاسلام جناب آقای حاج شیخ عباس شیرازی، دام توفیق  
جنابعالی به سمت «قائم مقامی سازمان تبلیغات اسلامی» منصوب  
می شوید، تا رسیدگی و نظارت بر کار کلیه واحدهای داخلی و خارجی،

امضای اوراق اداری، افتتاح حسابهای بانکی و آنچه مربوط به «سرپرستی» است را تصدی نمایند.

البته «معاونتها» موظفند در امور مربوطه به «جنابعالی» مراجعه کرده و از نظریاتتان تبعیت نمایند.

امید است با «حسن تدبیر» و «جدیت کامل» در بهبود و رشد فعالیتهای سازمان بکوشید و به برکت «خدمات خالصانه» سرکار و دیگر همکاران با عنایت «پروردگار» بتوانیم «دین» خود را به «اسلام عزیز» و «انقلاب اسلامی» ادا کنیم.

«احمد جنتی»

دبیر شورای عالی و سرپرست سازمان تبلیغات اسلامی

«شهید شیرازی» با این «انتخاب» خدمات مؤثر و گسترده تبلیغی خود را آغاز نمود و برای تکمیل این رسالت فرمان «امام عزیزش» را به عنوان سرپرستی «مؤسسه نارمک» لیبیک گفت:



بسم الله الرحمن الرحيم

جناب محمد باقر اسلم حاج شیخ عباس شیرازی دامت

مستقی است جناب عالی با تجویز و سابقه ارکه در تبلیغ و نشر مذهب

سرپرستی و اداره مؤسسه تربیتی دلسدی جامع نازک و امامت مسجد

در رفع نیاز مسووع و در هر مورد از این نظر بناید بدین است (عالم)

مرد و مستعدان نیز همگی را در هر مورد با جناب عالی داشته دار هر گونه

لکه در این باب در هیچ نحو نمیدانست از خداوند است موفقت جناب

و این را در هر مورد در هر وقت در هر وقت در هر وقت در هر وقت  
۱۴۰۶  
مهر ۱۳۸۹  
مهر ۱۳۸۹

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب حجة الاسلام آقای «حاج شیخ عباس شیرازی» دامت افاضاته  
مقتضی است جناب عالی با تجربه و سابقه ای که در امر «تبلیغ» و «نشر معارف  
اسلامی» دارید سرپرستی و اداره مؤسسه تربیتی و اسلامی «جامع نازک»  
و امامت مسجد را بعهده گرفته و رفع نیاز مسئولان و اهل محل را از این نظر  
بنمائید، بدیهی است اهالی محترم محل و متصدیان نیز همکاریهای لازمه را  
با «جناب عالی» داشته و از هر گونه کمکی در این باره، دریغ نخواهند داشت، از  
خدای تعالی موفقیت «جناب عالی» و همکاران محترمان را مسئلت دارم،  
والسلام علیکم ورحمة الله

«روح الله الموسوی الخمینی»

آن «شهید بزرگوار» به اینهم اکتفا نکرد و چون نسبت به «جبهه های نور»  
و انجام فعالیت های تبلیغی در آن «دیار» اهتمام تمام داشت، در چند ماه آخر  
عمر پر برکت خویش، به توصیه «مقامات و مسئولین کشور اسلامی» و  
«رئیس مجلس شورای اسلامی»، فرماندهی کل تبلیغات جبهه های نبرد حق



علیه باطل را به عهده گرفت و ضمن سفرهای مکرر به جبهه‌های «کردستان»، «غرب» و «جنوب»، تغییر و تحول عظیمی را در «برنامه‌های تبلیغی» جبهه‌ها بوجود آورد.

و در این «صراط» که هفته را دوبخش کرده و نیمی را به جبهه می‌رفت تا «رسالت الهی» خویش را انجام دهد، و می‌رفت تا به «تبلیغات» کشور و جبهه، سر و سامانی دیگر بخشد، اندکی پیش از ظهر جمعه «هفدهم» ماه مبارک رمضان، سال (۱۳۶۴) هجری شمسی، نقد جان در خطه خونین «جبهه‌های جنوب» باخت و مشتاقانه به دیدار پروردگارش شتافت، و عارفانه به «ملکوت اعلی» پیوست.

«او» رفت تا در «لقاء خدا» به «وجه الله» نظاره کند و در هجرت، «مهاجرانه» به «پرواز» درآمد تا «مشتاقان» را نوید «سعود» دهد و «عاشقانه» به «معشوق» پیوست، تا طالبان «صراط عشق» را، در کاملترین «طریق هدایت»، راهنمایی کند.

«او» رفت، ولی «چهره خندان» و «تبسم‌های عابدانه» و «سخنرانیهای دلچسب» و «مطالب شورآفرینش» هرگز از «خاطره‌ها» نمی‌رود، آن روزهایی را که «متواضعانه»، صادق و صمیمی به پای درس حضرت «آیت الله منتظری»، می‌آمد، هرگز فراموش نمی‌شود! و مگر «فراموش» شدنی است؟! خاطرات «کوه نور» و «عظمت شور» که هر سخنش «ثورآفرین» بود و هر نگاهش «امیدبخش»! «آشوخ عباس» را می‌گویم! مرد لحظه‌های دور و افق‌های ناپیدا، مردی با قلبی به پهنه‌ی اروند و دستی به فروتنی کوههای زاگرس، آنقدر آرام و دور از هیاهو زیست، که وقتی عمامه خونینش کفنش شد، با اینکه مسئولیتهای زیادی داشت و همه را عاشقانه با بهترین صورت انجام میداد، خیلی‌ها، حتی نام او را نشنیده بودند و با اینهمه، تمام وجودش

عشق به یک خدمت بود، خدمت به همه پابرنه‌هایی که لقمه‌ای نان را غنیمت سالهایشان می‌دانند، و رسیدن «او» را در کنارشان «معجزه» ای می‌شمارند!

«آشوخ عباس» قلب پا برهنه‌های جنوب، او که توی ردای ساده‌ای، خود را می‌پیچید و بعد، هر روز صبح راه حرم حضرت معصومه (ع) را پیش می‌گرفت و در راه با «لبخندهای معصومش» که گل‌های عشق را در بستان دل می‌شگفت، به زمین و زمان از «دم مسیحایی» خود می‌چشاند.

کفتر گسترده بال حرم حضرت معصومه، آن که تمام عمر با «جنوب» و «بندرهاي جنوب»، سرود استقامت و ایثار خواند و ایستاد، او که کویر تشنه دلش را به «یاران عشق» سپرده بود، او که سکوت نداشت و آرام نیافت و از پای ننشست و بی‌شور نماند!

سرود خوان فتح جنوب را می‌گویم، آنکه در «انقلاب» زاده شد و با «انقلاب» رشد کرد و در «انقلاب» به بلوغ رسید و با «انقلاب» تا آخرین لحظه پرواز، ماند.

و مگر باور کردنی است، چگونه «او» رفته است؟! هنوز صدای عاشقانه او از تریبون «نماز جمعه» به گوش می‌رسد و فریادهای عارفانه اش در قبل از خطبه‌های «قم و تهران» پرده‌های گوش «عابدان» را نوازش می‌دهد و قلبهای «مردد» را آرام می‌کند و هیاهوی درون را «تسکین» می‌بخشد.

هنوز بچه‌های سنگر در انتظارش، لحظه شماری می‌کنند و مردم «نارمک» برایش «اذان» می‌گویند و همکاران سازمانی اش، در اتاق انتظار، برای ملاقاتش! «وقت» می‌گیرند!!

و راستی که «او» نرفته است، او در کنار حرم مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها، به «دردودل» نشسته است و برای آرامش وجودش، به



«استراحت» پرداخته است! او «زنده» است! آری «زنده» است، او چون با این روح عظیمش در این «خانه کوچک»، جای کار برایش کم بود، هم اکنون در «قرب خدا» دل به «او» سپرده است و آرام در جوار «او» به ملائک چشم دوخته است!!....

... «او» چون شاگرد «مکتب حسین» بود، «حسین وار» به پرواز درآمد و چه زیبا درس خویش را فراگرفت و چه عاشقانه «رسالت تبلیغی» خویش را به انجام رسانید، خدایش در جوار ائمه و اولیاء علیهم السلام و در زمره «شهدا» و «صدیقین» محشور بفرماید. و به دست «ساقی کوثر» بر «او»، آب «مطهر» بنوشاند و از شفاعت «پاک بانوی انسانیت» محرومش نگرداند.



(شهید شیرازی از آن عناصر «روحانی» بود که ما «بسیار کم» داریم!)

از: آیت الله جنتی

بسم الله الرحمن الرحيم. صلی الله علی جمیع الانبیاء والمرسلین وعلی جمیع عبادالله الصالحین. مرحوم شهید شیرازی از آن عناصر روحانی بود که ما بسیار کم داریم و هر کدامشان که از دست رفته اند جایشان خالی می ماند. ایشان صفات بسیار برارنده و خصال ارزنده ای داشت. از آن آغازی که من با ایشان آشنا شدم، یعنی در زمانی که ایشان شاید در سنین ۱۰، ۱۶ سالگی بود و در همان روستای آنها «کشکوئیه» من در منزل آنها، برای ایام محرم و تبلیغ رفته بودم، از همان زمان هر آنچه که من در ایشان دیدم آثار بزرگی و وقار و متانت و بردباری بود. خاصیت بسیار بارزی که از همان روز من در وجود ایشان دیدم و بسیار توجه مرا جلب کرد، همان حلم و متانت بود. می دیدم که برادر کوچکش را درس می داد و گاهی یک کلمه را شاید هفت هشت بار تکرار می کرد و آن برادر اشتباه می گفت و ایشان باز تصحیح می کرد و هر چه تکرار می شد، آن حالت متانت ایشان عوض نمی شد و حالت تند و عصبانیت پیدا نمی کرد و این خاصیتی که من آن روز در ایشان دیدم، برای من فراموش



شدنی نیست و این از صفات لازمی است که در یک عالم باید باشد. علم اگر همراهش حلم باشد می تواند موثر و سازنده باشد و اگر حلمی نباشد آثار علم هم ضعیف می شود و گاهی هست که آن حالت عصبانیت ها و تندئ ها و کم ظرفیتی ها زحمات عالم را از بین می برد و اجازه نمی دهد که از علمش مردم بهره مند شوند و مردم از اطرافش پراکنده می شوند، همانطور که قرآن می فرماید: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ».

بعد ایشان علاقه پیدا کرد که بیاید در قم درس بخواند. خانواده ایشان، هر دو از انسانهای شریف و محترم و متدین بودند، همانطور که الآن هم هستند. از همان وقتی که ایشان آمد در قم، باز با همان حالت تعهد و با جدیت فوق العاده و با یک هوش سرشار و ذکاوت بالایی که داشت مشغول درس خواندن شد. من باز مرتب با ایشان در ارتباط بودم و می دیدم که دارد یک خطی را طی می کند که می تواند در آینده برای اسلام مفید باشد و در جلسات درسی که شرکت می کرد، در برنامه های جنبی راجع به فعالیت های تبلیغی که شرکت می کرد، از امیدها بود و یک برنامه تبلیغی که برادر عزیزمان آقای خزعلی داشتند (گویا شبهای پنجشنبه بود) ایشان در آن برنامه شرکت می کرد و خیلی زیاد مورد عنایت جناب آقای خزعلی بود و در آن جمع شاید نخبه ترین نشان ایشان بود. دوران تحصیلی را تا مراحل بالا طی کرد، بعد هم که انقلاب پیروز شد به کارهای اجرایی پرداخت و علاوه بر مسئله تحصیلات، در قسمت تبلیغات مدت زیادی به صورت منبر و سخنرانی به اطراف می رفت و هر جا می رفت، آبرو بود و یک مبلغ راستین بود و مشعل هدایت بود؛ همه هم به او علاقمند بودند و شاید نتوانیم کسی را پیدا کنیم او را دیده باشد و شناخته باشد و نسبت به او بی علاقه باشد. آن حالت های روحانی او جاذبه های بسیار قوی مخصوص به خود داشت. در آن وقتی هم که مشغول کارهای اجرایی در

امور قضائی و غیره شد، باز با کمال امانت و درستی این مسئولیت را ایفاء کرد و ندیدیم کسی از ایشان گله ای داشته باشد، با اینکه در آن زمان اول انقلاب خیلی از کسانی که تازه این مقام ها را متصدی می شدند به علت ناشی گری، یا احیاناً جهات دیگر خطاهای زیاد و اشتباهات زیادی داشتند و نقطه ضعف هایی از آنها بدست می آمد، ولی ظاهراً ایشان هیچ گله مندی نداشت. بعد که نسبت به آن کار سابق و مسئولیت قضائی حالت سردی پیدا کرد و از آنجا کنار کشید، برای من فرصت خیلی خوبی بود که ایشان را به همکاری دعوت کنم و از ایشان خواهش کردم که تشریف بیاورند در سازمان تبلیغات اسلامی، آنجا ما در خدمتشان باشیم و ایشان، بعد از یک قدری مطالعه و گویا استخاره هم کردند، موافقت کردند و از آن وقتی که ایشان در این سازمان وارد شدند، واقعاً برای من یک بازوی خیلی خوبی بودند. در مدتی که آنجا بودند کارها را به نحو احسن انجام می دادند و من با وجود ایشان خیالم راحت بود و از این جهت خیلی دغدغه خاطر نداشتم که خودم بخواهم راجع به مسائل جزئی سرکشی بکنم و تحقیق کنم و بیشتر به کارهای دیگر می پرداختم. ایشان هم درایت کافی داشت و هم تدبیر کافی داشت، هم همان حالت حسن خلقی که داشت جوری بود که همه می توانستند با او کار بکنند و احیاناً اگر کسانی هم درست به وظیفه شان عمل نمی کردند، ایشان قدرت تحملش این قدر بود که می توانست آنها را تحمل بکند و آرام آرام رویشان اثر بگذارد. اجمالاً عنصری بسیار بسیار ارزنده و عالی بود و علم و عمل در او توأم بود؛ حالت تقوای خوبی داشت و از صفات برارنده دیگرش که من باز یاد نمی رود، وفاداری و حالت احسان نسبت به پدر و مادرش بود که با اینکه مشاغل زیادی داشت، مرتب خودش را موظف می دید که در هر فرصتی به خانواده سرکشی کند، پدر و مادر را دیدن بکند.



باز از صفات بارز دیگر ایشان، بی توجهی و بی اعتنائی به وضع دنیائی و مالی بود. با اینکه بسیاری از اشخاصی که در ردیف ایشان هم نبودند و پائین تر از ایشان بودند، در فکر زندگی بودند، برای خودشان تأمین زندگی می کردند و وضع مالی نسبتاً خوبی داشتند، ولی ایشان با آن بزرگواری که داشت عنایتی به این مسائل نداشت و وقتی که از دنیا رفت، وضع زندگی اش در حدّ یک طلبه فقیر بود و من به نظر می آید که مناسب است قسمتی از زندگی ایشان اصلاً نقل بشود و دیگران از آن الگو بگیرند و ایشان اسوه بشود برای دیگران و خیلی خوب می تواند الآن هم، همان حالت و روحیاتش درس شود برای اشخاص. وصیت نامه ایشان، که الآن مفاد آن خاطر من نیست و حضور ذهن ندارم، و آن وضع مادرک ایشان را ما تشریح بکنیم برای روحانیون که خیلی خوب می تواند الهام بخش باشد و راه یادشان بدهد که یک کسی در این حدّ از معلومات، در این حدّ از تعهد، در این حدّ از توان تبلیغی، در این حدّ از محبوبیت، وقتی که از دنیا می رود با این وضع مالی خیلی نامناسب و با مقداری بدهی از دنیا می رود و مختصر چیزی هم که داشته قسمتی را وصیت می کند که صرف جبهه بکنند و قسمتی اش را هم به صورت احتیاط وصیت می کند برای سهم امام بدهند. بالاخره ایشان انسانی این جوری بود. ما هم امیدواریم بتوانیم سعی می کنیم که همان راهی را که ایشان رفت و سعادت مند زندگی کرد و سعادت مند در راه تبلیغات جان فشانده طی کنیم.

(شهید شیرازی «خودسازی» را در بستر «خدمت به جامعه» آغاز کرد!)

از: حجة الاسلام هادی مروی

بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از خصائص روحی و اخلاقی «شهید شیرازی» حلم بود و می دانید که چقدر در اسلام به «حلم» اهمیت داده شده است. اصلاً زینت «علم»، حلم است.

مرحوم «شیرازی» فوق العاده «حلیم» بود؛ شاید در مدت تقریباً ۲۲ سال آشنائی که با ایشان داشته ام که شاید بیش از ۱۵ سالش رفاقت زیادی بود و نزدیکی زیادی با ایشان داشته ام، در تمام این مدت من حتی یک نوبت ندیدم که ایشان عصبانی بشوند بگونه ای که نتوانند خود را کنترل بکنند. حتی اگر در یک مورد جریانی پیش می آمد که خشم ایشان را برمی انگیزد، در عین اینکه این خشم را در چهره خود آشکار می کرد، ولی در عین حال در سخن سعی می کرد که از متانت خارج نشود و به اصطلاح حالت خشم خود را کنترل می کرد، نه بگونه ای که عصبانی شود و در خلال این عصبانیت نتواند حرفش را بزند و منطقش را اثبات بکند. از نظر حلم واقعاً شخصی بود عجیب



فوق العاده و مسلط بر خود و همچنین نوعاً همانگونه که در روایات دارد که مؤمن «بشرة في وجهه وحزنه في قلبه» (مؤمن اندوه را در دل خود پنهان می کند ولی تبسم بر لب دارد) ایشان با وجود مشکلاتی که پیش می آمد و ایشان را اندوهگین می ساخت، اما در عین حال سعی می کرد در برخوردها این حالت تبسم را حفظ بکند و با یک چهره نوعاً متبسم با افراد برخورد می کرد، بگونه ای که همه کسانی که در این مدت مرحوم شیرازی را کم و بیش دیده اند، این حالت جذاب و گیرا در ذهنشان هست و از آن بارها به نیکی و خوبی یاد می کنند.

دیگر از خصوصیات ایشان فرار ایشان از «عنوان» بود، حتی المقدور سعی می کرد کارهایی را که انجام می دهد در عین حال در کنار این کارها عنوان و نام را فراموش بکند. کارهای بسیار ارزشمندی، چه در سازمان تبلیغات چه در غیر سمت هایی که داشته اند، انجام داده اند که حتی بسیاری از دوستان ایشان بعد از شهادت ایشان با آنها صحبت می شد از این شعاع کار ایشان بی اطلاع بودند، کار را زیاد می کرد ولی حرف کم می زد. پرکار بود ولی خاموش بود، کار را واقعاً برای خدا انجام می داد، مخلصاً لوجه الله انجام می داد و شاهدش همین فعالیت هایی که ایشان در جبهه انجام داده بود. هیچوقت در این رابطه ایشان سخنی در مجالس عمومی ایراد نکرد که ما در جبهه چه کردیم، چه هماهنگی ای بوجود آوردیم. شعاع کار زیاد، دامنه کار بسیار گسترده ولی در عین حال زبان بسیار خاموش و ساکت بود.

راجع به ایشان مطالب زیادی هست که خیلی از آنها هم گفتمی است. اجمالاً مرحوم شیرازی یک فردی بود که از همان آغاز تحصیل خودسازی را در بستر خدمت به جامعه آغاز کرد. چون اطلاع دارید در اسلام انزوا و دوری گزیدن از جامعه خودسازی نمی آورد؛ بیشترین عامل تزکیه این است که یک

انسان در عین اینکه رابطه با خداوند عالم دارد خدمت به مردم را که عیال الله هستند فراموش نکند. مرحوم شیرازی یک فردی بود که خودسازی خود را اینگونه آغاز کرد، یعنی اگر در قم تحصیل می کرد اما در ماه محرم و صفر می رفت خوزستان، در فصل گرما، گرمائی که واقعاً برای بعضی طاقت فرسا بود، دو ماه می رفت در خوزستان، آبادان، یا بندر گناوه از استان بوشهر که منطقه ای است بسیار گرم فعالیت می کرد، منبر می رفت، خدمت به مردم می کرد و واقعاً مرحوم شیرازی از تزکیه غافل نبود، همراه با تعلیم و تعلم از خودسازی غافل نبود و درست هم انتخاب کرده بود. و در این راه تزکیه بگونه ای بود که واقعاً ما امثال شیرازی کم داریم. یک روحانی با فضیلت مجاهد مهاجر، یکی روحانی تزکیه کرده و خود ساخته.

جریانی را عرض می کنم خدمتتان که یک وقتی به اتفاق ایشان و والد ایشان رفتم جماران که در آنجا به فیض زیارت حضرت امام نائل بشویم. آیت الله شهید بهشتی قبلاً محضر امام مشرف شده بودند. ما آنجا ایستاده بودیم، مرحوم بهشتی از آن منزلی که امام در آن تشریف داشتند آمدند بیرون. پدر آقای شیرازی دویدند جلو و خواستند که دست مرحوم شهید بهشتی را ببوسند. شهید بهشتی ایشان را می شناخت که والد آقای شیرازی است، ایشان ممانعت کردند و جمله ای گفتند به پدر ایشان به این مضمون که آقای شیرازی شما با تربیت این فرزند و تقدیم این فرزند به حوزه علمیه قم حق بزرگی بر گردن ما پیدا کرده اید و با این جمله نظر خودشان را نسبت به مرحوم عباس شیرازی رساندند. یک انسانی بود واقعاً، شایسته بود که او را یکی از سربازهای بحق و واقعی امام زمان بحساب آورد و یکی از یاران باوفای امام بود. از همان آغاز انقلاب تا به آخر من بخاطر ندارم که ایشان یک مورد چه در منبر، چه در درس و چه در برخوردها و معاشرتها سخنی گفته باشد یا عملی



انجام داده باشد که این سخن و عمل با خط امام منافات داشته باشد. عجیب خود را با این خط منطبق می کرد و بدون کوچکترین انحرافی به چپ یا راست این خط مستقیم را تا لحظه شهادت پیمود.

### «جهاد از دیدگاه اسلام»

مطلب ذیل، متن کامل «سخنرانی» شهید حجة الاسلام والمسلمین «حاج شیخ عباس شیرازی» رضوان الله تعالی علیه است که در حین عملیات والفجر (۴) قبل از «دعای کمیل» در مهدیه تهران ایراد شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، باری الخلاق اجمعين و باعث نفوس لیوم الدين والصلوة والسلام على العبد المؤید و رسول المصدد، المصطفى الامجد، المحمود الاحمد، ابوالقاسم محمد (ص) ولعنة الله على اعدائهم اجمعين، قال الله العظيم في كتابه: «وقاتلوهم حتى لا تكون فتنة ويكون الدين كله لله».

به روان پاک «شهیدان» راه حق، خاصه «شهیدان» بزرگ کربلا و برای پیروزی هر چه سریعتر «رزمندگان عزیزمان» در جبهه ها، همه با هم «صلوات» بلندی ختم کنید.

موضوع بحثمان مسئله «جهاد» است، به مناسبت اینکه هم ماه «محرم»، ماه «جهاد» و «شهادت» است و هم مناسب با حرکت



«رزمندگان» عزیزمان در جبهه هاست که با عنایت «پروردگار» مرحله چهارم «والفجر» را آغاز کرده اند، و چگونگی ارتباط «جهاد» رزمندگانمان با «جهاد» سیدالشهداء و یاران وفادارش در کربلاست. بحث را «من» در سه قسمت خدمتتان مطرح می کنم، قسمت اول: اصولاً بینیم «جهاد» از نظر «اسلام» به چه معناست؟ آیا «جهاد اسلامی» همان «دفاع» است؟ یا وراء «دفاع» هم «جهادی» را ما در اسلام داریم؟ و فلسفه و انگیزه «جهاد اسلامی» چیست؟ در «مرحله دوم» بررسی می کنیم که «قیام مقدس» حسین ابن علی و «انقلاب عاشورا» دقیقاً همان «جهاد اسلامی» است؛ با همان انگیزه های خاصی که در «اسلام» مطرح است. و در «مرحله سوم» خواهیم دید که جهاد مقدسی که امروز «رزمندگان» عزیز ما در جبهه ها دارند، تداوم همان جهاد و همان حرکت «عاشورای حسینی» است!

در قسمت اول، مسئله «جهاد» را از نظر «اسلام» اگر بخواهیم بررسی کنیم، بحث بسیار گسترده است، ولی «من» چون این قسمت را به عنوان «مقدمه» در جهت روشن شدن دو قسمت بعد بحثم مطرح می کنم، خیلی به اجمال بحث می کنم:

«جهاد» لغتاً به معنای «تلاش» و «مبارزه» طرفینی است، جهاد و مجاهده هر دو «مصدر»ند و به معنای «تلاش» و «کوشش» طرفینی می باشند، و جهاد در اسلام عملی «مشروع» است، یعنی اسلام «جهاد» را «مشروع» می داند، برخلاف اینکه بعضی به اسلام «خورده» گرفته اند! و استدلال کرده اند که «جهاد» کلاً «بد» است! و اسلام هم قهراً باید با «جهاد» مخالف باشد، البته «جهاد» را اسلام مطلقاً «بد» نمی داند، خوبی و بدی «جهاد» وابسته به انگیزه هائی است که «جهاد» را به دنبال دارد، اگر در «جهاد» و «مبارزه»، انگیزه «تجاوز» به دیگران باشد، در «اسلام» تجاوز

«محکوم» است، هرگونه «جهادی» و هرگونه «مبارزه» ای که به قصد «تجاوز» به دیگران، تجاوز به «آب» و «خاک» دیگران، تجاوز به «حقوق» دیگران باشد، در «اسلام» محکوم است، تجاوز به قصد «توسعه قلمروی» حکومت حاکمان و «سلطه» یک حکومت و سلطه یک «گروه» بر دیگران «محکوم» است، کما اینکه جنگهائی را که ما امروز در جهان می بینیم، به جز جنگی که «ملت عزیز ما» بر او «تحمیل» شده است که بعد «انگیزه» اش رابه تفصیل مطرح خواهم کرد، همه جنگهائی را که ما امروز در جهان می بینیم، جنگهائی است که از سوی «ابر قدرتها» تحمیل شده و برای «توسعه» قلمرو حکومت خودشان است! و یا برای اینکه یک «نژاد» را می خواهند بر نژادهای دیگر «برتری» دهند و «حاکم» کنند، که زمینه های «جنگ» و «جنگ افروزی» را فراهم می کنند!! و ما در «لبنان» و سایر جاها، این نوع از جنگ ها را می بینیم!

اما اگر «جهادی» نه به انگیزه «تجاوز» و تعدی به دیگران و حقوق دیگران، بلکه به انگیزه «دفاع» انجام پذیرد، از نظر اسلام نه تنها «مشروع»، بلکه «واجب» است و ما اینگونه «جهاد اسلامی» را «دفاع» می دانیم و «دفاع» را هم اسلام «لازم» می داند، منتهای مراتب باید دید «دفاع از چی»؟!.

آنچه که قابل بحث و بررسی است، این است که «دفاع» از چه به عنوان یک «جهاد خوب» و جهاد «مشروع» و جهاد «لازم» است، در مجموع ما سه نوع «دفاع» داریم، یک «دفاع»، دفاع از «شخص» است، اگر تجاوزی به «شخصی»، به «جان» شخصی، به «مال» شخصی، به «عرض» شخصی، انجام بگیرد، شخص مورد تجاوز، می تواند «جهاد» کند و در برابر متجاوز به «حق شخصی» بایستد! این یک نوع از دفاع مشروع اسلامی است که



«المقتول عند ماله وعرضه شهید» اگر کسی در این «دفاع» و جهاد، کشته هم بشود، در برابر تجاوز به مال و عرضش، «شهید» محسوب می شود!

«نوع دوم»، «دفاع» در برابر حقوق یک ملت است، ممکن است «تجاوز» به یک فرد خاصی شده باشد، ولی این «فرد» جزء یک ملت و یک جمعیتی است که به «حقوقش» تجاوز شده است و «دفاع» کردن از حقوق یک ملت هم «مشروع» می باشد و اسلام هم «اجازه» می دهد که اگر به یک ملتی تجاوز بشود، افراد و احاد این ملت می توانند به «دفاع» از «حقوقشان» و «حقوق ملتشان»؛ بپا خیزند و مبارزه کنند.

اما «نوع سوم»، «دفاع» از «حق انسانیت» است، در اینجا «تجاوز» به «حق» «شخص» یا به حق یک «ملت» به عنوان «یک ملت» انجام نگرفته است، اما «تجاوز» بزرگتر به «حق» یا حقوق «انسانیت» انجام می گیرد. مثلاً، یکی از حقوق انسانی، «آزادی» است، هر انسانی به عنوان «حق انسانی» اش باید «آزاد» باشد. حال اگر از سوی یک «متجاوز» یا «متجاوزانی» به حق انسانی یک جامعه، «تجاوز» انجام گرفت، آیا خود افراد این جامعه یا دیگرانی خارج از این جامعه حق دارند به «دفاع» برخیزند و «جهاد» کنند؟ و یا باید به «دفاع» برخیزند و «جهاد» کنند؟ و متجاوزان به «حقوق انسانی» را کنار بزنند؟

«اسلام» این نوع از «دفاع» را هم «دفاع مشروع» می داند و «جهاد مشروع و لازم» می شمارد. جهادی که «سیدالشهداء» سلام الله علیه انجام داد، یک مصداق از این «جهاد» و از این نوع «دفاع» هست. یعنی «حسین ابن علی» سلام الله علیه در جامعه ای و در «نظامی» زندگی می کند که «حقوق انسانی» در این «جامعه» مورد «تجاوز» قرار گرفته است که یکی از این نوع حقوق انسانی «آزادی» می باشد، یکی از حقوق انسانی

«استقلال» است. و برتر از همه حقوقهای انسانی، حق «توحید» است، هر «انسانی» توحید «حق» اوست، انتخاب «طریق توحید» و انتخاب «صراط مستقیم» که تنها «روند تکامل» و تعالی انسان است، «حق» اوست!

خداوند این «حق» را به «بشر» داده است که «طریق توحید» و «راه تکامل» خودش را انتخاب کند و در این «طریق» قرار بگیرد تا به «رشد» و «تعالی» برسد و در «کانال توحید»، استعدادها و قابلیت های «او» به ثمر بنشینند. حال اگر «متجاوزانی» پیدا شدند که «مانع» شدند و «سد» ایجاد کردند تا مردم نتوانند در «طریق توحید» قرار بگیرند، آیا در چنین شرایطی، افراد حق دارند، خودشان یا دیگرانی در کنار آنها، در برابر متجاوزان به «حقوق انسانی» بایستند و مقاومت کنند؟! مطمئناً چنین حقی را دارند.

فرآن کریم، این نوع از «قتال» و «جهاد» و «دفاع» را لازم می داند و می فرماید:

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ»

شما با اینها «بجنگید» و «قتال» کنید و «مبارزه» نمائید تا «فتنه ها» نباشد؛

«وَيَكُونَ الدِّينُ كُلَّهُ لِّلَّهِ»

و دین به تمامه برای «خدا» بوده باشد! حاکمیت دین در جامعه «حق» انسانهاست، حاکمیت «توحید» در رأس همه «حقوق مردم» است، اگر در یک جامعه ای «توحید» در خطر قرار بگیرد و متجاوزان و حکامی وجود پیدا کنند که «خط توحید» را در معرض حمله و تجاوز خودشان قرار دهند، بر همه انسانهاست که با همه توان و امکان، در برابر «متجاوزان» به خط توحید و به حق بزرگ انسانی، بایستند و «دفاع» کنند و «قتال» نمایند و موانع را از سر راه توحید و دین خدا بردارند و «دین خدا» را که حق مردم است بر جامعه



«حاکم» کنند.

حرکت و قیام مقدس حسین ابن علی «علیهما السلام» چنین حقی بود، لذا در آن «وصیت نامه» والای «سیدالشهدا» که در حقیقت «اعلامیه» ای است که «حسین ابن علی» صادر می کند، اعلام می فرماید:

«انّی لم اخرج اشرأ ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وانما خرجت لطلب الاصلاح فی ائت جدّی وارید ان امر بالمعروف وانهی عن المنکر واسیر بسیره جدّی وانی»<sup>۱</sup>

وجود مقدس «سیدالشهدا» در این «وصیت نامه» و اعلامیه انگیزه های این «قیام» و «جهاد» را مطرح می کند و اول دفع «دخل» می کند که فردا وجود مقدسش را به اینکه با چه «انگیزه ای» و به چه «قصدی» قیام کرده است، «متهم» نکنند. لذا می فرماید: «انّی لم اخرج اشرأ ولا بطراً» من با انگیزه های شخصی و «هواهای نفسانی» پیا نخاستم و خروج نکردم که این در واقع مایه تأسف است که باید وضع جامعه و فرهنگ جامعه آنقدر «منحط» شده باشد، عرفان جامعه نسبت به شخصی چون «سیدالشهدا» علیه السلام آنقدر پائین بیاید و مقام و منزلت این امام بزرگوار و «معصوم» ناشناخته بماند که «حضرت» ناگزیر شود و خودش را و اهدافش را مطرح کند و بعد هم در آغاز اعلام بفرماید، که «من» با انگیزه های شخصی و نفسانی «خروج» نکردم، «ولا مفسداً» من به قصد «افساد» در جامعه پیا نخاستم، «ولا ظالماً» قصد و انگیزه تجاوز به حقوق دیگران، مال دیگران و حق دیگران را ندارم.

«وانما خرجت لطلب الاصلاح فی ائت جدّی»

وهمانا «من» برای اینکه ائت جدّم را «اصلاح» کنم، «قیام» و «جهاد»

کردم! این اصلاح ائت جدّ چیست؟ این «حقی» است که این «ائت جدّ» دارد! حقی است که این «مردم» دارند، اگر در یک جامعه ای «فساد» حاکم بشود، حق این «جامعه» و «حق انسانی» این مردم لگدمال شده است، اگر صلاح و خیر جامعه، مورد توجه قرار نگیرد، حقوق این مردم «لگدمال» شده است، بر سرمداران، مسئولان و همه انسانهای متعهد و وظیفه شناس است که در برابر «تجاوز» به این «حقوق» بایستند و مقاومت نمایند، در یک جامعه «اسلامی» و قهراً «انسانی» باید «معروف» حاکم باشد، زیرا این «صلاح» مردم و «حق» مردم است! باید «منکر» در جامعه از بین برود و برچیده شود، اگر در یک جامعه ای «منکرات» و «فساد» حاکم باشد، حق مردم «پایمال» شده است و باید «قیام» کرد، «امر به معروف و نهی از منکر» نمود، «امر به معروف» کردن و «نهی از منکر» نمودن، یک «دفاعی» از «حقوق انسانیت» و «حقوق انسانی» مردم است و لذا شما می بینید در «رساله» رهبر عالیقدر انقلاب حضرت «امام خمینی» وقتی برای اولین بار، مسائل «امر به معروف» و «نهی از منکر» مطرح می شود، یکی از مراحل آن را «جهاد» و «دفاع» بیان می کنند! یعنی در مقام اقامه «معروف» و پاکسازی جامعه از منکر، انسان به آن مرحله می رسد که باید «جهاد» کند، این «جهاد» ی که یک مرحله از «امر به معروف» و «نهی از منکر» می باشد، چه جهاد است؟! امر به معروف و نهی از منکر از «سخن» گفتن و «نصیحت» کردن و «تذکر» دادن، آغاز می شود و مرحله به مرحله جلومی رود، تا آنجا که برای اقامه «معروف» و برچیدن «منکر» می توان «قیام» و «جهاد» کرد. در این راه می توان «مبارزه» ای نمود و لو انسان «کشته» بشود!

این چه «جهاد» ی است؟ آیا همان «دفاع» است؟! دفاع از چیست؟ دفاع از «شخص» و «حق شخصی» است؟! خیر، آیا دفاع از حق «ملی»



است وحق یک «ملت» است؟ خیر، بلکه دفاع از «حق انسانیت» است! اینجاست که «سیدالشهدا» می فرماید:

«أما خرجت لطلب الإصلاح في امة جدتي، أريد أن آمر بالمعروف ونهي عن المنكر»

من اراده کرده ام که «امر به معروف» کنم و «نهی از منکر» نمایم. خدا مرحوم «دکتر محمد آیتی» را رحمت کند، در این کتاب ارزشمند «بررسی تاریخ عاشورا» که مجموعه سخنرانیهای این مرد محقق و بزرگ هست، می گوید: وقتی «اباعبدالله» این «سخن» را فرمود، شاید عده ای فکر می کردند که «سیدالشهدا» می خواهد به «کوفه» برود و به مردم آنجا نصیحت کند و در بازار به آنها بگوید «گرانفروشی» نکنید و «احتکار» ننمائید! و نمی دانستند که مقصود «سیدالشهدا» از این «امر به معروف» و «نهی از منکر» یک مرحله از امر به معروفی است که جز با یک «جهاد» و یک «قتال»، انجام نمی پذیرد!

«أريد أن آمر بالمعروف ونهي عن المنكر»

بنابراین «جهاد» به معنای «دفاع»، کلاً بر اسلام «مجاز» و «مشروع» و احیاناً «واجب» است و مصادیقی دارد که ما در مصادیقش هم وقتی بحث کنیم تا این سه مرحله را می توانیم به اتکال به آیات و روایات اسلامی بگوئیم که این جهاد، جهاد به معنای «دفاع» هست و «لازم» و «مشروع» است!!

باز به جمله دیگری از «سیدالشهدا» بنگریم و ببیندیشیم!، امام علیه السلام در یکی از منازل نزدیک به «کربلا» خطبه ای ایراد می کند و می فرماید:

«الا ترون الى الحق لا يعمل به والى الباطل لا يتناهى عنه ليرغب المؤمن في

لقاء الله محققاً فأنى لارى الموت الآ سعادة والحياة مع الظالمين الآ برماً»<sup>۱</sup>  
دقت بفرمائید، آغاز و پایان این «فرازی» را که خواندم و ارتباطی که دقیقاً این «جملات» و «کلمات» سیدالشهدا با هم دارد، می فرماید:  
«الا ترون الى الحق لا يعمل به»

کسی سؤال نکند، اعتراض گونه نپرسد که چرا ما «قیام» کردیم؟! چرا پیا خاستیم؟! چرا زمینه «جهاد» و «قتال» را فراهم کردیم؟! و افرادی در این رابطه و در این «قیام» کشته می شوند؟! «الا ترون» آیا نمی بینید؟ «الى الحق لا يعمل به» نمی بینید که در جامعه به «حق» عمل نمی شود؟ در جامعه اسلامی باید به حق «عمل» شود، حق باید شناخته شود، و مورد عمل قرار بگیرد، شناخت «حق» و «عمل» به حق، یک «حق انسانی» مردم است، هر انسانی از جانب خدا این «حق» به او داده شده است که «حق» را بشناسد و در طریق آن قرار بگیرد و به آن «عمل» کند. حال اگر یک موانعی از سوی یک «حکومت»، یک «جریان»، یک «گروه» و یا از سوی یک «فرد» در یک جامعه پیدا شود که مردم نتوانند حق را بشناسند و حجابها و موانعی روی اندیشه های مردم بکشند که مردم «حق» را نبینند و «حق» را از «باطل» تشخیص ندهند، یا زمینه هائی را و عوامل انحراف گری را در جامعه حاکم کنند که اگر مردمی هم «حق» را می شناسد و می دانند «باطل» کدام است، قدرت و توانائی روحی و تقوای لازم برای «عمل به حق» را نداشته باشند، «حق» این مردم پایمال شده است. و باید این «موانع» برداشته شود، تا تجاوزی به «حقوق انسانی» مردم انجام نپذیرد. «ویكون الذين كَلَهُ الله» و «دین» به تمامه برای «خدا» باشد، یا به تعبیر «رسول الله» اکرم حضرت



محمّد بن عبدالله (ص) وقتی سؤال می‌کند: یا «رسول الله» با چه انگیزه‌ای باید «جهاد» کرد؟ فرمود: باید جهاد کرد «لیکون کلمة الله هي العليا» برای اینکه «کلمة خدا» حاکم شود و کلمات و حرفها و خطوط دیگران کنار رود و حاکم بر جامعه بشری «کلمة الله» باشد. این «حق مردم» است که «کلمة خدا» در بین آنها حاکم باشد و کلمات «باطل» کنار برود، باید «جهاد» را برای این برپا کرد «الاترون الى الحق لا يعمل به» مگر نمی‌بینید که به حق «عمل» نمی‌شود؟ «والی الباطل لا یستاهی عته» مگر نمی‌بینید که «باطل» در جامعه وجود دارد؟ واز «باطل» کناره‌گیری نمی‌شود و «باطل» کنار زده نمی‌گردد؟! و مردم از «باطل» انتها پیدا نمی‌کنند. «لیرغب المؤمن فی لقاء الله محققا» اینجا است که ابی عبدالله «نظر» می‌دهد و «حکم» می‌کند و «انگیزه جهاد» و «فلسفه دفاع» را مطرح می‌نماید و می‌فرماید: در اینجا است که «مؤمن» راغب ملاقات ربّ می‌شود و هر انسان با «ایمان» و «بیدار دل» و «متعهدی» نمی‌تواند ساکت بنشیند، و به «دفاع» برنخیزد و در رهگذر «دفاع» حتی آماده «شهادت» نباشد و آماده ملاقات «ربّ» و دیدار خدا نگردد!! اگر در یک جامعه‌ای «حقوقی» از مردم و «حقوق انسانی» جامعه، مورد «تجاوز» قرار گرفت و «حق» حاکم نبود و «باطل» چیره گشت، اینجا مؤمنان باید پیاپی خیزند و قیام کنند و لوله ریخته شدن «خونشان» باشد! که در این راه به «ملاقات خدا» می‌روند! اما حقوق انسانی را در جامعه حاکم می‌کنند!!

و بعد هم می‌فرماید:

«أتی لأری الموت إلا السعادة»

اما «من» به عنوان «پیشوای» این ملت و به عنوان «جلودار» این حرکت، به عنوان الگو و اسوه این «جهاد» و «مقاومت»، «لأری الموت إلا السعادة»، من

«مرگ» را جز «سعادت» نمی‌بینم! «... آنها نه «سعادت» خود «شهید» که در پرتو «شهادت شهیدان» سعادت مردم و جامعه تأمین می‌شود، این شهادتها «سعادت‌هایی» را برای همه مردم به دنبال دارد که «حقوقشان» را به آنها باز می‌گرداند و زمینه‌های «سعادتشان» را فراهم می‌نماید و برای خود شهید هم که «شهادت» فضیلتی است که بالاترین «فضیلتها» است و «خصلتی» است که بالاتر از آن «خصلتی» وجود ندارد!.

«والحیة مع الظالمین الا برماً»

و من زندگی با «ستمگران» را جز «ننگ» و «عار» نمی‌بینم و نمی‌شناسم!، شما اگر به بقیه سخنان «ابی عبدالله» هم مراجعه کنید، می‌بینید که همینگونه از سخنان حضرت «استنباط» می‌شود که این حرکت «سیدالشهدا» یک «جهاد اسلامی» است و «جهادی» به معنای «دفاع» می‌باشد، منتهی نه دفاع از حق «شخص» یا «ملت»، بلکه دفاع از حقوق انسانی است! جهاد به معنای دفاع از حق مشروع می‌باشد و این جهاد، از «دفاع از حق یک ملت» برتر است و بهترین نوع از جهادها به شمار می‌آید!!

حال می‌رسیم به «جهاد»ی که امروز «ملت» رشید ما و رزمندگان غیور ما دارند، این «جنگی» که در آغاز بر ما و ملت ما «تحمیل» شد و ملت ما هم نمی‌خواست که این «جنگ» باشد، اما «تجاوزی» انجام گرفت، «تجاوزی» که به همه حقوق «فردی» و «اجتماعی» و «انسانی» ما بود، ناگزیر ملت ما به «دفاع» برخاست و اکنون هم اعلام می‌کند: که ما در این جهاد و دفاع مقدس‌مان، تنها نمی‌خواهیم از «ملت» خودمان «دفاع» کنیم، ما امروز در این جهاد مقدس‌مان، «دفاع» از «حقوق انسانیت» را در «جهان» در نظر داریم، ما نمی‌توانیم ببینیم که ملت برادرمان «عراق» در زیر ستم جباران «صهیونیستی» و «عقلی»، «حقوقشان» پایمال بشود و حق آزادی و



استقلالشان، حتی حق «توحید» شان در آستانه خطر باشد وما در کشور خودمان «آرام» بنشینیم.

رزمندگان عزیز و دلاورمان که اکنون در درگیری شدید با «خصم» متجاوزند، قاطع و مصممند که تا سقوط نهائی «صدام» و رهائی «ملت شریف عراق» به مبارزه خودشان ادامه دهند و ملت قهرمانان هم در «پشتیبانی» از رزمندگان در پشت جبهه ها، همچنان تا سقوط «صدام» مصمم و قاطع خواهند ایستاد. و بعد هم با «سقوط صدام» ملت عزیز ما، راهی «قدس» خواهد بود و اینرا نیز بارها «اعلام» کرده است، چرا که اگر این «حق انسانی» در «عراق» هم داده شود، که با تشکیل «حکومت اسلامی» در «عراق» انشاءالله این «حق» داده خواهد شد، باز به «حقوق انسانی» در کشورهای دیگر «تجاوز» می شود! و از سوی شیطان بزرگ «امریکا»، از سوی «اسرائیل» غاصب و متجاوز و نژادپرست، این «تجاوز» وجود دارد و ملت ما الهام از «منطق» سیدالشهدا گرفته است که: «لیرغب المؤمن فی لقاء الله محققاً» تا در جامعه، نه جامعه محدود ما، «جامعه بشری» را در نظر داریم و به دفاع از حقوق انسانی بر می خیزیم، هر کجا «حق» ضایع بشود، ما «وظیفه» می دانیم در برابر متجاوز بایستیم و این است که بعد از «پیروزی» در این «جنگ» که انشاءالله نزدیک خواهد بود، از رهگذر «کربلا»، رزمندگان عزیز ما و ملت ما، مصممند که راهی «قدس شریف» شوند! آنجا هم «فلسفه» همین «فلسفه» و انگیزه «جهاد» همین «انگیزه» است.

ما به قصد «دفاع» و برای «دفاع» پیش می رویم و به دنبال رفتن به «قدس» ما نهایتاً «امریکا» را هدف داریم!! امریکا این «شیطان بزرگ»، این «لقب» بسیار بسیار مناسبی که امام عزیزمان، به این «جنایتکار» دادند، تا وجود «شیطان بزرگ» در جهان، «حقوق انسانی» در مخاطره

است. و ملت ما هم تا «امریکا» وجود دارد، نمی تواند «آرام» بگیرد!! و خدا شاهد است، انسان وقتی به هر جامعه ای، مخصوصاً به جوامع مستضعفین و محرومین «قدم» می گذارد، می بیند، تنها و تنها امید همه محرومان و مستضعفان در جهان، این «حرکت طوفنده» و «رهائی بخش» شما ملت است، امروز شما به هر کجای جهان قدم بگذارید، تنها امید محرومان «ایران» می باشد و تنها توجه به «رهبری امام» و به «مقاومت» این «امت» است! این را که عرض می کنم به «استناد» مشاهداتی است و به استناد «آمار» است که وجود دارد و نشان می دهد که هیچ نقطه «امیدی» امروز وجود ندارد که «مردمان محروم» به آن دل ببندند و بدانند «یک مدافعی وجود دارد که از حقوق انسانی آنها دفاع می کند» اینکه، کدامین سازمان بین المللی در سطح گیتی است که امروز به حق و صادقانه و واقعاً به «دفاع» از «محرومین» برخاسته باشد، این تنها و تنها «شما» ملت نمونه و ملت «الگو» هستید که امروز خدا بر شما «منت» گذاشته و این افتخار را به شما داده و «پرچم رهائی» ملت های مظلوم را به «دوش» شما سپرده است، باید قدر خود را بدانید و ارزش والای خود را درک کنید و با همه «توان» و امکان در راه «رهائی» انسانهای محروم و مستضعف جهان بکوشید و بدانید که «این حرکت، تداوم حرکت عاشورای حسینی است!» با همان «انگیزه» و در تداوم همان «رهبری»، آنجا رهبری «سیدالشهدا» است و اینجا هم رهبری فرزند «سیدالشهدا» است که با الهام از «روح حسین» و روح «حرکت» عاشورای سیدالشهدا، بهترین حرکت الهی و خدائی را آغاز کرده است، با این تفاوت که آنروز «سیدالشهدا» یارانی «اندک» داشت، و «هفتاد و تن» بودند که ندای «ابی عبدالله» را «لیک» گفتند و تا آخرین لحظه ایستادند، اما ما امروز و هر روز می بینیم که «هزاران» نفر با فریاد «لیک یا خمینی» در واقع



همان فریاد «هل من ناصرأ نصرنی» سیدالشهدا را پاسخ می‌گویند و «امروز» می‌بینیم که جمعیت‌ها «فوج فوج» و «دسته دسته»، به «هل من معین یعیننی» سیدالشهدا، «لبیک» می‌گویند و به «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله» سیدالشهدا، پاسخ می‌گویند و عرضه می‌دارند: آقا «حسین ابن علی» اگر چه زمانه «ما» را به تأخیر انداخت و ما در کربلا نبودیم، هر چند یک عمر گفتیم:

«بالبیتی کنت معکم فافوز معکم فوزاً عظیماً»

اما «سپاس» خدا را که امروز، زمینه فراهم شد که ما بتوانیم «لبیک گوی» تو «یا حسین» باشیم! و بتوانیم در ادامه «راحت» و در تداوم «جهاد» و «دفاع مقدست»، به دفاع از «حقوق انسانهای» محروم و «حقوق انسانی» انسانها پیابخیزیم و از خداوند بزرگ می‌خواهیم و مسئلت می‌کنیم که به همه ما توفیق «ادامه» این راه و همیاری و همکاری «رزمندگان» را تا پیروزی نهائی بر «کفرجهانی» و «استکبارعالمی»، عنایت بفرماید.

### «دعا»

دو جمله کوتاه هم در رابطه با «دعا» عرض کنم، برادران و خواهران!، علاوه بر همه «کمکهای» بی دریغی که شما به «جبهه‌ها» و به «رزمندگان» کرده‌اید و داشته‌اید، از مسئله «دعا» هم لحظه‌ای نباید «غفلت» کنید. «دعا پشته‌ای قوی برای رزمندگان عزیز ماست» بخصوص در این «شبها» و «روزها»ئی که آن عزیزان درگیر با دشمنند، در این «حملات» بزرگ و خدائی که آن عزیزان انجام می‌دهند، شما با «دعا» یتان باید پیوسته آن عزیزان را «بدرقه» کنید و با «دعا» یتان تضمین کنید و از خدا «پیروزی» آن عزیزان را بخواهید، یادم هست، در یکی از

«عملیات گذشته»، یکی از برادران «سپاهی» نقل میکرد: که در یکی از شبها، یک مرتبه خبر رسید که چند «هزار» از نیروهای ما در «محاصره» دشمنند!! خیلی این «محاصره» برای ما «گران» بود! هر چه نشستیم و با برنامه‌ها و تاکتیک‌های نظامی امان، خواستیم «راهی» را پیدا کنیم و این «سد» را بشکنیم و «رزمندگانمان» را از این «حصار» دشمن «نجات» دهیم، هیچ راهی به نظرمان نیامد! همه «راهها» به روی ما «بسته» بود! چاره‌ای جز «تسلیم» در برابر حق و درخواست از «حضرت حق» نداشتیم، بلافاصله بانگرانی «تلفن» به تهران زدیم و از «قرارگاه» با منزل «امام» تماس گرفتیم، یکی از برادران دفتر، گوشی را برداشت و ما گفتیم: «فریاد مظلومانه ما را به رهبر انقلاب برسانید!» و از «امام امت» بخواهید که امشب ما را «دعا» کنند، تا خداوند ما را «یاری» دهد، مطمئناً آن «دعای نیمه شب» این رهبر بزرگ، «پشتوانه» بس «نیرومندی» برای «رزمندگان» ما است و تضمینی برای پیروزی آن «عزیزان» می‌باشد، بعد «گفت»، تلفن به قم زدیم و به منزل آیت الله العظمی منتظری گفتیم: عرض ما را به «ایشان» هم بکنید و از «ایشان» هم بخواهید که امشب «دعا» کنند، و بعد «تلفن» به منزل «آیت الله مشکینی» زدیم، این برادر می‌گفت: خود ایشان (ساعاتی بعد از نیمه شب بود) گوشی را برداشتند، عرض کردیم: آقا، رزمندگانمان از شما «التماس دعا» دارند، ما را «دعا» کنید و خود «برادران» هم در چادرها، در کنار سنگرها به «دعا» و «نیایش» برخاستند، «کارشان» را می‌کنند و «رزمشان» را انجام می‌دهند، اما در عین حال، تنها به «نیروی خودشان» و به «رزم خودشان» متکی نیستند! آنها نهایتاً به «خدا» متکی اند، «تکیه بر «دعا»، بدون «عمل» خلاف سنت الهی است»، تکیه به «عمل»، بدون اتکاء به «خدا» و دعا، آنهم نادرست است و



کار را ابتر می‌گذارد.

این برادر می‌گفت: در پرتو «نیایش» رزمندگان و آن دعای «رهبر کبیر انقلاب» و «آیات بزرگ» فاصله‌ای نشد که بی‌سیم به صدا در آمد و گروهی از «برادران گشتی» خبر دادند که ما یک «راه نفوذی» را پیدا کردیم، با یک مشورت، «مصلحت» دیده شد که حرکت کنند، «فرمان» داده شد و برادران وارد شدند (از یک راهی وارد شده بودند که «دشمن» تصور کرده بود که اینها، «نیروهای خودشان» هستند) و «سد» را شبانه شکستند و با تعداد محدودی «شهید»، توانستند «هزاران» نفر از عزیزان «رزمنده» را از «محاصره» نجات دهند!!!

این است که ما «دعا» و «نقش دعا» را در کنار «رزم رزمندگانمان» بسیار لازم و ضروری می‌دانیم! برادران! در «دعای کمیل» و در خلوت‌های دیگر، در اجتماعات دیگر، چون همیشه، «رزمندگانمان» را فراموش نکنید و از صمیم قلب از «خداوند» بخواهید و بخواهیم که انشاءالله، «رزمندگانمان» را به «به پیروزی نهائی» نائل بفرماید.

### «مصیبت»

عرض ارادت می‌کنم به آستان مقدس «سیدالشهدا» بکنیم، چرا که این یادداشت که یاد آور «راه» و «رسالت» سیدالشهدا است! فلسفه «عزاداری» همین است که ما در پرتو «عزای حسینی» و «سوگ حسینی» بتوانیم «اهداف» و «نیات» و «انگیزه‌های الهی‌اشان» را زنده نگه داریم و بدانیم «گریه کردن» برای «سیدالشهدا» عبادت است. و هر حرکتی که در زنده نگهداشتن «خاطره عاشورا است» و در آن، حرکت و جهاد مقدس «حسینی» نقش دارد، «عبادت» است.

امام «علی ابن موسی الرضا» سلام الله علیه می‌فرماید:

«ان يوم الحسين اسبل دموعنا واقرح جفوننا».

روز حسین و عاشورای «سیدالشهدا»، اشک‌های ما را جاری کرد و پلک‌های «چشمان» ما را «مجروح» ساخت، یعنی آنقدر ما در سوگ «حسین» گریستیم و آنقدر در یاد خاطره جانسوز «عاشورا» اشک ریختیم که پلک‌های دیدگانمان مجروح شد! آری! آقا «علی ابن موسی الرضا» امروز و این زمان، ملت عزیزمان در تداوم «راه شما» به یاد «حسینیان» و «جدبزرگتان» می‌نشینند، «مجلس عزای» پیاپی می‌کنند، می‌گیرند و با گریستنشان و عزاداریشان، نمی‌گذارند، آن «چراغی» را که «حسین ابن علی» افروخت و آن «مصباحی» را که با وجود خودش و حرکت خودش، «روشن» کرد به «خاموشی» بگرانید.

روز «عاشورا» آن لحظات آخر زندگی «اباعبدالله» فرا رسید، آن لحظه‌ای که همه عزیزان را از دست داده است و خود آماده، برای «رزم» و «شهادت» می‌شود و می‌آید در کنار «خیمه‌ها» می‌ایستد و صدا می‌زند: یا «زینب»!، یا «ام کلثوم»!، یا «سکینه»!، یا «رباب»!، «علیکن منی سلام»!، یک یک خواهرانش را و دخترانش را، «صدا» می‌زند و می‌گوید: «من» هم رفتم، «خداحافظ»!! با این سخن «سیدالشهدا» زنها و بچه‌ها، از «خیمه‌ها» بیرون می‌ریزند، اطراف «حسین ابن علی» را می‌گیرند، بعضی از «مقاتل» نوشته‌اند، این بچه‌های «خردسال» اطراف «حسین» را گرفته بودند، بعضی به دامن «سیدالشهدا» چنگ زده بودند و مانع بودند از اینکه «سیدالشهدا» راهی «میدان جهاد» بشود! «ابی عبدالله» خطاب به خواهرش زینب می‌کند: خواهرم «زینب»! خدا اجرت دهد، بیا و کمک کن و این بچه‌ها را به «خیمه» ببر تا «من» بتوانم به میدان باز گردم!



«السلام علی الحسین و علی علی ابن الحسین و علی اولاد الحسین و علی

اصحاب الحسین، الذین بذلوا مهجهم دون الحسین علیه السلام»

درودمان بر تو باد ای آقا «سیدالشهدا»، درودمان بر «جسم پاکت»، بر «روی پاکیزه» ات، بر «قطره قطره خونت»، آرزوی ما این بود که در کنار «قبرت» می بودیم! آرزوی ما این بود که از «نزدیک» تورا «زیارت» می کردیم! اما اکنون که «تقدیر الهی» این بوده است که تا این «زمان» راه «کربلای» توبه روی «ما» گشوده نشود، ما از همین دور به «آستان مقدست» عرض ادب می کنیم و «سلام» می دهیم! امیدواریم از دور «سلام» ما را پذیری.

حسین آماده رفتن به «میدان» می شود، با تک تک عزیزان «وداع» و «خدا حافظی» می کند، (می دانید که یکی از لحظات بسیار سخت، لحظه وداع هست، آن هم برای خانواده ای که می دانید، این «عزیز» شان دیگر بر نمی گردد). ای «مادران» شهید داده! ای «پدران» شهید داده! آن لحظه ای که «فرزند عزیزتان»! «برادرتان»! عازم «جبهه» است، با اینکه شما یقین ندارید که او «شهادت» پیدا می کند، اما در عین حال لحظه «فراق» و «جدائی» اش برای شما سرسخت ترین «لحظات» است!!

بگذار تا «آب» گریم، چون «ابر» در بهاران

کز «سنگ» ناله خیزد، روز «وداع» یاران!!  
«زینب کبری» به خواست «ابی عبدالله» کمک کرد و «بچه ها» را مشغول نمود تا «حسین» آماده رفتن به «میدان» شود، بعضی نقل کردند که وقت رفتن «حسین» هم، «زینب» آمد تا «حسین» را کمک کند، چون همیشه وقتی «سیدالشهدا» می خواست «سفر» کند، «قمر بنی هاشم» او را کمک می کرد، اما اینجا دیگر «حسین» برادری را ندارد، برای همین که

«زینب کبری» برای «کمک» می آید و «اسب» برادر را می آورد و «حسین» سوار بر «اسب» شده و آماده رفتن به میدان می گردد، لحظه «حرکت» فرا می رسد، یک وقت «ابی عبدالله» متوجه «زینب» می شود و می بیند که «زینب» دارد «می لرزد»!! و «می گرید»!! خطاب می کند: خواهرم «زینب»!، چرا منقلبی؟ و می لرزی؟! فرموده باشد: برادرم «حسین»! چگونه نگرید، «خواهری» که اسب «مرگ» برادرش را آورده است... «السلام علی الحسین و رحمة الله و بركاته»

پرورد گارا! به محمد و آل، «اسلام و مسلمین» نصرت عنایت بفرما.

«خدایا»! به محمد و آل، «رزمندگان عزیزمان» را در جبهه های جنگ به «پیروزی کامل» نائل بفرما.

«خدایا»! به «خون» مقدس «شهیدان کربلا»، به دست توانمند رزمندگان، «صدام» و «صدامیان» سریعاً سرنگون بگردان.

«خدایا»! راه «کربلا» و «قدس» را به زودی به روی ما بگشا.

«خدایا»! رهبر کبیر انقلاب اسلامیان را پیوسته «محافظت» بفرما.

«سایه ارزشمندش» را بر سرما و مظلومان جهان تا ظهور «امام زمان» مستدام بدار.

«پرورد گارا»! به محمد و آل، «دشمنانش» و دشمنان «خطش» را که «دشمنان حقند»، اگر قابل هدایتند، هدایت و گرنه ریشه کن بفرما.

«شهیدانمان» را غریق رحمت قرارده.

«ما» را پاسدار «خونشان» و ادامه دهنده «راهشان» قرار بده.

در «فرج» امام زمانمان، تعجیل بفرما.

«بالتبی وآله»



### «اسوهٔ محبت»

از: سید محمد سراج زاده

در آتش فراق دلِ باغبان گرفت  
کز آن اثر گل و سمن و ضمیران گرفت  
بر سر زرحمتِ ازلی ساینده گرفت  
کاندر جوارِ قربِ خدا آشیان گرفت  
معنی از او شجاعت و عزم و توان گرفت  
گرمی از او خطابه و نطق و بیان گرفت  
پیشی به راهِ عشق و ی از همگنان گرفت  
باید که درسِ مهر از آن مهربان گرفت  
بی عشق این مقام کجا میتوان گرفت  
پرواز کرد و جابه بر لا مکان گرفت  
جان داد لیک زندگی جاودان گرفت  
تاب و نوان ز رفتنش از دوستان گرفت

شد سالی دوم آن گل ما را خزان گرفت  
گوئی غمش به صحن چمن سایه گستر است  
آن سر و سایه از سر ما برگرفت و خویش  
آن عالم مجاهد و نستوه و پاکباز  
مصدق و فضل و صدق و صفا و کمال بود  
از عشق حق چو شمع فروزان چو میگداخت  
میسوخت خویش تا که دهد روشنی به جمع  
بود اسوهٔ محبت و مهر و وداد او  
بالانشینِ مسندِ رزم و شهادت است  
ماه صیام و هفدهمین روز و جمعه بود  
میگفت از شهید و خود آخر شهید شد  
شیرازی آنکه بود چو جان نژدما عزیز